



- روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی- صاحب امتیاز: شهرداری مشهد- مدیر مسئول: سید میثم موسوی مهر- سردبیر: سید مسجاد طلوع هاشمی- نشانی: خیابان کوهسنگی- ابتدای کوهسنگی ۱۵- دفتر مرکزی: ۰۵۱-۳۷۲ ۸۸۸۸-۱- نمایر: ۰۵۱-۳۸۴۹۰۳۸۴- روابط عمومی: ۰۵۱-۳۸۴۸۳۷۵۲- شماره پیامک: ۳۰۵۷۷۸۹

SHAHRARANEWS.IR

هشنبه

Mashhadchehreh.ir

Photoshahr.ir

سایت شهرآرآنیموز را با اسکن این کد دنبال کنید

ميثاق نامه اخلاق حرفه ای



دمای هوای مشهد

۷۶%

۱۱° ↑ ۴° ↓

صبح ۶

ظهر ۱۰

عصر ۸

شب ۷

اوقات شرعی مشهد

اذان ظهر ۱۱:۴۰:۳۵ ● نیمه شب شرعی ۲۲:۵۸:۳۲

غروب آفتاب ۱۷:۳۸:۱۱ ● اذان صبح فردا ۰۴:۱۷:۲۴

اذان مغرب ۱۷:۵۶:۲۳ ● طلوع آفتاب فردا ۰۵:۴۱:۳۳



شهید شبانعلی مجیدی

تاریخ شهادت: ۱۳۶۷/۲/۲۱

تاریخ تولد: ۱۳۳۰/۱۲/۷

محل تولد: تربت حیدریه

محل شهادت: شلمچه

کارتون شهر



رضاینگی در حاشیه حذف گزینه «عجله دارم» از نرم افزار تاکسی های اینترنتی

شوخی بی شوخی

کارفرمای نمونه، کی قدرت رو می دونه؟

بابت اینکه اونجا چند دقیقه وزنه هایی در این حجاب به جامی کنم ماهانه مبلغ کلانی به باشگاه میدم ولی خوب شمالا نیست بابت اینکه اجازه میدی این بسته های چهل کیلویی رو بلند کنی پول بدین . گفتم: آخه حقوق ماه قبل من هنوز پرداخت نشده . خندید و گفت : این جور تأخیرها هر جایی ممکنه پیش بیاد، ولی می تونی امیدوار باشی و روزی رو تصور کنی که حقوقت واریز شده تا حس خوبی داشته باشی . من خودمم توی زندگی ام از این تأخیرها پیش اومده . ماه قبل نتونستم ایتالیا بریم فقط تا کیش رفتم . ولی وقتی تصور می کنم ماه دیگه ایتالیا بم خوشحال میشم . گفتم: آخه حقوق قانون کار و احقا حقوق کمیو شما تازه از اون حقوق قانونی هم کمتر به من می دید . گفت : می دونی اکه حقوق بیشتر بهت می دادم اون وقت بقیه مدام زیر آبت رو می زدن و ممکن بود کله پات کنن . من دوست ندارم شما کارت رو از دست بدی . بینم چرا داری گریه می کنی ؟ در حالی که اشک امانم نمی داد حرف بزنم گفتم : گریه نیست . اشک شوق می ریزم که کارفرمای خوب و نازنینی مثل شما دارم . خندید و گفت : اتفاقا خود هم می دونم چقدر خوب و نازنینم . سؤال دیگه هم اکه داری بگو . گفتم : فعلا بزرگ ترین سؤال اینم که چرا از شما به عنوان کارآفرین نمونه تجلیل نمی کنند ؟ گفت : اتفاقا این سؤال خود منم هست ولی خوب عیبی نداره . زندگی پر از همین مدل سوالات پول بدید . البته خودم باشگاه بدن سازی میرم و

همان طور که توی کارگاه داشتیم کار می کردیم کارفرما آمد و گفت : هر کسی مشکلی . سؤالی ، چیزی داره ، بعد از پایان ساعت کاری بیاد دفترم و بهم بگه . بلافاصله بعد از ساعت کاری رفتم و گفتم : راستش واسم سؤاله که چرا کسی از من نمی پرسه با این حقوق کم ، چطور میشه هم پول رهن و اجاره بدم ، هم هزینه تحصیل و رفت و آمد بچه ها به مدرسه رو بدم ، هم هزینه خورد و خوراکشون رو بدم ، هم هزینه رفت و برگشت خودم به محل کارم رو بدم و هم هزینه های درمانی احتمالی خودم و خانواده رو بدم . گفت : اینکه خیلی خوبه ! یعنی نه من و نه هیچ مسئول دیگه ای دوست نداره به حریم خصوصی شما وارد باشی . ولی الان خیلی مسئولان هستند که مردم براشون سؤاله چقدر حقوق می گیرن و بچه ها شون کدوم کشورند و از این حرف ها . پس اینکه کسی وارد حریم شخصی ات نمیشه به امتیازه . چیز دیگه هم هست ناراحت کرده باشه ؟ گفتم : آره . حقوقم واقعا کمه و حتی کفاف ... گذاشت حرفم را تمام کنم که بلند شد و دستش را جلو آورد و بامن دست داد و روبوسی کرد و گفت : تبریک می گم . این طوری نیازی نیست شما مالیات بدین چون حقوق های زیر ۱۲ میلیون تومان معاف از مالیات هستند . گفتم : خودتون هم می دونین من اینجا سرکار بارها بالای ۴۰ کیلو ر جابه جا می کنم . خواستم بابتش ... حرفم را قطع کرد ، بابتش لازم نیست پول بدید . البته خودم باشگاه بدن سازی میرم و

اول شخص

یاد یادگار امام (ع)

مروری کوتاه بر سرگذشت حاج سیداحمد آقای خمینی، یار امین و فرزند بنیان گذار انقلاب اسلامی

خویش به حضرت امام (ع)^۱ و شورا و برنامه ریزی دیدار رزمندگان ارتشی، سپاهی و بسیجی با فرمانده کل قوا را نیز برعهده داشت. در زمان حضور دوساله یادگار امام (ع)^۲ در شورای عالی انقلاب فرهنگی، اقدامات موثری چون توسعه کمی و کیفی دانشگاه ها و ... انجام شد. سیداحمد خمینی همواره با شرکت در جلسات بازسازی مناطق جنگ زده، به عنوان نماینده امام (ع)^۳ حاضر می شد و در ۱۷ شهریور ۱۳۶۷ نیز با تأسیس مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ع)^۴ سیاست گذاری های این مجموعه را برعهده گرفت. پس از رحلت بنیان گذار انقلاب اسلامی نیز، تولیت مرقد ایشان به سیداحمد آقا واگذار شد. با انتخاب حضرت آیت ... خامنه ای به عنوان رهبر جمهوری اسلامی ایران، حاج سیداحمد آقا ضمن حمایت از ایشان تا حد توان با عضویت در مجمع تشخیص مصلحت نظام، شورای عالی امنیت و شورای عالی انقلاب فرهنگی، برای ایجاد هماهنگی میان جناح ها تلاش کرد. اما بروز ناگهانی عارضه قلبی موجب شد تا پس از یک هفته تلاش مستمر پزشکان در ۲۵ اسفند سال ۱۳۷۳، درست یک روز پس از زادروزش، در حالی که چهل و نه سال بیشتر نداشت، دار فانی را ترک کرد تا برای همیشه با عنوان «یادگار امام، در اذهان عموم ملت ایران جاودانه شود.

پیروزی انقلاب اسلامی نیز با عضویت در شورای پنج نفره مسئولان نظام، به عنوان رابط رهبر انقلاب حاضر می شد و خود نیز نظر مشورتی داشت. با آغاز جنگ تحمیلی نیز، سیداحمد آقا بود که اخبار جنگ را بی واسطه به امام (ع)^۵ منتقل می کرد و پیام های سری و علنی ایشان را با شرکت در جلسات شورا و برنامه ریزی، به فرماندهان نظامی انتقال می داد. حضور سیداحمد خمینی در سال های پس از انقلاب اسلامی در مقام مشاور و کاردار و خستگی ناپذیر امام (ع)^۶، مؤثر و فعالیت های او پس از رحلت پدرش، جریان ساز بود. احمد خمینی، علاوه بر ابلاغ امانت دارانه و سریع پیام های سری و علنی امام (ع)^۷ در ارتباط با امور نظامی و شرکت مستمر در جلسه های شورای عالی دفاع و فرماندهان کانون مبارزات را گرم و نظر مشورتی



دلیل آفتاب

پدرم اجازه بگیرم که ریختند به جانم و تنگ مفصلی به من زدند به صورتی که بیهوش شدم، وقتی به هوش آمدم مردم دورم جمع شده بودند و کتاب هایم را که هر ورش یک طرف افتاده بود جمع کردند و دادند دستم. با این وضع درسم را ترک نکردم ولی در آن روز گنج گنج بودم...

مجموعه ای از سخنرانی ها، پیام ها و گفت وگوهای سید احمد خمینی در دیدارهای مردمی و سمینارهاست، وقتی دیدند من به هیچ صراطی مستقیم نیستم توی کوه ای از کوه های قم به نام کوه باغ چند نفر آمدند که ما از مقامات امنیتی هستیم باید به ساواک بیاپی، من حرفم همان بوده که همیشه بود، گفتم باید از

کتاب «دلیل آفتاب» خاطرات یادگار امام (ع)^۱ و تألیف سیداحمد خمینی است که از سوی مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ع)^۲ منتشر و بارها تجدید چاپ شده است. برشی از این کتاب



یادبود

برای دکتر کلمه ها ...

سال چیزکی نوشتم و گفتم دمتان گرم، ولی «ایران اگر دل تورا شکستند»، یک شب دلی به مسلخ خونم کشید و رفت، برای یک اسیر خاک ره توشه نمی شود... جمع شویم قرآنی بخوانیم، عاشورایی بخوانیم، نذر و ختم قرآنی برداریم. عده ای خرافات دانستند و امل بازی و عده ای هم دشمنان گرم پذیرفتند و همدلی کردند. حالا بعد از طلوع آفتاب که می خواستم سوزه ای برای نوشتن انتخاب کنم، یادافشین افتادم. من خیلی اهل خواب دیدن نیستم، باشم هم خیلی اهل تعریف کردنش نیستم چه رسد به نوشتن ولی چند شب پیش خوابش را دیدم، توی یک هتل کاروان سرای قدیمی بودیم، جمعی از شاعران هم بودند. انگار منتظر بودیم پذیرش هتل اسمان را بنویسد و برویم توی اتاق هایمان.



شاعر و نویسنده فایده سکر

که گفتم و همه چیزهایی که از او می دانم و نمی دانم حوالی همین روزها یک جایی توی اتوبان تهران، قزوین متوقف شد و قبل از اسم افشین بد اللهی، بعد جیغ ترمز ماشینش کلمه مرحوم اضافه شد. همین قدر سریع همین قدر بی مقدمه، دکتر افشین بد اللهی با آن کلمات روشن و جلا خورده با آن انضباط و خطوط متعدد قرمز و رنگ های دیگر. اگر تصادف لعنتی نبود به یقین می گویم که برای روز به روز و ساعت به ساعت زندگی اش برنامه چیده بود و حتی به قول فوتبالی ها به پلن B هم فکر کرده بود و دقیق و مرتب جایگزین داشت. روزهای اول بعد از حادثه فیس بوک و اینستاگرام پر شده بود از عکس های سیاه و سفید و ترانه هایش. روز تشییعش هم باز عکس ها بود و مصرع هایش و همان

نمی دانم به خاطر رشته اش بود یا شخصیتش، از چهره اش هیچ وقت نمی شد حدسش زد، اینکه خوشحال است یا ناراحت؟ افسرده است یا شاداب، تحت فشار است یا رها. همیشه بر عکس آدم های دیگر فقط یک جور می خندید و تونمی دانستی از سر شغف است یا شیطنت، حتی خنده اش را هم نمی شد در پوشه ای فاکتور کرد. معطر بود و انگار درخت خواب هم همین قدر مرتب و سشوار کشیده و آنکادر کرده بود. تن صدای خوبی داشت و چند تایی قطعه هم موسیقی آواز خوانده بود. سال های رفاقتمان در چهل و چند سالگی او و سی و چند سالگی من بود و به واسطه درس خواندن پزشکی عمومی اش در کرمان با هم که می شدیم گاهی گرمائی غلیظ برایم می شکست و من هم برایش شیرازی حرف می زدم و به شوخی ها دهنده می دادیم. همه این چیزهایی

فلک ای دوست به شطرنج همی ماند

گرت ای دوست بود دیده روشن بین به جهان گذران تکیه مکن چندین نه بقاتی ست به اسفند مه و بهمن نه ثباتی است به شهر یور و فروردین فلک ای دوست به شطرنج همی ماند که ز مانیت کند مات و گهی فرزین دل به سوگند دروغش نتوان بستن که به هر لحظه دگر گونه کند آیین به گذرگاه تو ایام بود رهن که همی بار خود از چهل کتی سنگین ندهد هیچ کسی نسبت طاوسی به شغالی که دم زشت کند رنگین مرو ای پیشرو قافله زین صحرا که نیامد خبر از قافله پیشین به چه امید در این کوه کنی خارا چو تو کشت ست بسی کوهکن این شیرین

پروین اعتصامی



یک سو افرادی که نزدیک به هم با لبخند این آیین مذهبی را به جا می آورند. این لحظه ثبت شده تمام معنای کلاسیک فضایی به اسم خانه را به بازی گرفته است. عکس تلاش پیروزمندانه و استقامت جانانه ای را در برابر ناامیدی و شکست نشان می دهد. لبخند افراد خانواده ناجی و ارتباط گرم در حال تبادل چشمی بین آن ها دور سفره کوچک افطاری شان آن قدر قدرتمند است که در این قاب کاملاً زمختی و نابودکنندگی جنگ و کسانیکه با بنیان و باعثان آن هستند را به تحقیر کشانده است.



روایت یک قاب

حقارت جنگ و عظمت رمضان

توضیح عکاس خبرگزاری فرانسه بر عکسی که در روز اول ماه رمضان در غزه ثبت کرده کوتاه و به این شرح است: «خانواده فلسطینی الناجی در خود خوردن افطاری در میان خرابه های خانه خود در دبیرالبح هستند!» اما در همین شرح کوتاه چند واژه مهم وجود دارد که هر کدام جهانی از معنا را در روزهای معاصری که می گذرانیم پشت خود پنهان دارند. حدود پنج ماه از شروع جنگ غزه می گذرد و تا به امروز حدود ۳۰ هزار انسان در این جدال بی رحمانه کشته شده اند و چند برابر آن خانواده هایی در وضعیت بسیار وخیمی به سختی زندگی را ادامه می دهند. هنوز چند روزی از تیراندازی سربازان صهیونیستی به مردمی که برای دریافت غذا به کاروان کمک های بشردوستانه مراجعه کرده اند بیشتر نمی گذرد و در میان این فضای داغ دار و تلخ، ماه رمضان بر ساکنان این منطقه چون دیگر مناطق مسلمان نشین دنیا طلوع کرده است.

عکس پیش رو در دراماتیک ترین وضعیت ممکن قرار دارد و بیننده را با داستانی سوررئال، گرچه حقیقی و تلخ روبه رو می کند. خانواده فلسطینی (ناجی) بر تلی از مخروبه های باقی مانده مسکنشان نشسته اند و دور یک میز کوچک روزه خود را افطار می کنند. یک سو چهره خراشیده و تقریباً نابود شده فیزیکی خانه،



عکاس و نویسنده حمید سیحان